



اهمیت معنویت در هنر و آموزش آن

علیرضا مهدی‌زاده *

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱/۱۸

تاریخ تأیید مقاله: ۹۰/۲/۳۰

چکیده:

یکی از خصلت‌های انکارناپذیر هنر سنتی (ایرانی-اسلامی) در ادوار گذشته هم‌نوایی و همراهی با معنویت بوده که موجب خلق آثاری فاخر و گرانبها شده است. آثاری که می‌توان آن‌ها را بزرگترین شاهکار هنر بشریت برای اعصار گوناگون برشمرد. اما امروزه، این هنر، با وانهادن اصول و حقیقت و هدف والای خود که همان مؤثر و مفید بودن برای حیات جامعه انسانی می‌باشد و فاصله گرفتن از معنویت، به هنری دارای قالبی بی‌محتوا و کالبدی بی‌جان تبدیل شده است. یکی از دلایل اصلی و ریشه‌ای که باعث دور شدن هنر اصیل ایرانی-اسلامی از فضای آرمانی و معنوی خود شده، کنار گذاشتن شیوه‌های آموزش قدیمی و رو کردن به آموزش‌های هنری غرب می‌باشد. آموزش‌هایی که براساس تعریف و طرز تلقی‌های مادی گرایانه از هنر و هدف آثار هنری بنا شده و هیچ سنخیتی با نوع نگرش ایرانی-اسلامی به چیستی هنر و کاربرد آن ندارد. نگرشی (سنتی) که در آن بیشتر بر شأن معرفتی و معنوی هنر تأکید می‌شود و آن را از جمله فعالیت‌های شاخص انسانی بر می‌شمرد. بنابراین، این امر به نابودی هنر ایرانی-اسلامی انجامیده و هنر را به کاری در حد سرگرمی و مشغله‌های عادی و معمول انسانی تنزل داده و از هدف و ارزش‌های متعالی خود جدا ساخته است. در این مقاله اهمیت معنویت در تولید هنری و آموزش هنر به بحث و فحص گذاشته می‌شود و بر این نکته تأکید می‌گردد که راه برون‌رفت از آسیب‌هایی که هنر ایرانی-اسلامی دچار آن گشته، در شناسایی و بازتعریف چیستی هنر، هدف و کاربرد آن در حیات انسانی در اندیشه سنتی است تا براساس این طرز نگرش به هنر، به ترتیب و آموزش هنرجویان مبادرت ورزیده و تقلید از آثار هنری و برنامه‌های آموزشی غرب کنار گذاشته شود. چرا که یکی از دلایل زوال هنر، زوال هنرمندان به‌عنوان بازیگران اصلی حوزه هنر است.

واژگان کلیدی: معنویت، هنر سنتی، آموزش هنر، هنر و معنویت.

مقدمه

هنرمندان، فساد فرهنگ جامعه، فروپاشی سازمان‌های هنری و عدم امکانات. هنر ایران مانند معماری و نگارگری که در قرون گذشته از نظر تکنیک، فن و ارتباط با مفاهیم معنوی و انسانی در دنیا کم‌نظیر بوده با فروپاشی شیوه‌های سنتی آموزش خود، به هنری تقلیدی و دور از معنویت تبدیل شده است. شاید بتوان گفت: دولت‌های استعماری غرب در گذشته باشناخت فرهنگ و آداب و رسوم غنی ما، آن را مانعی برای اهداف خود دانسته و مقدمات انحطاط آن را فراهم ساختند. با دور کردن جامعه هنری از فرهنگ اصیل مذهبی و سنتی و دیکته کردن الگوهای غربی و روانه کردن استادان بیگانه با فرهنگ ایرانی - اسلامی به تدریج موجبات نابودی هنر اصیل و پرمحتوای ایران را فراهم ساختند. هنری که براساس جهان‌بینی توحیدی زاده و رشد یافته بود و به همین دلیل واجد معانی و ارزش‌های والای نمادین گشته بود. «در تمدن سنتی ما (ایران) پیش از تهاجم تجدد در قرون دوازدهم و سیزدهم / ۱۸ و ۱۹ میلادی، هر چه ساخته می‌شد از قالی، پارچه، ابزارهای برنجی، معماری، شعر و موسیقی، هنر سنتی بود و آنچه برجا مانده همچنان جزو دستاوردهای هنر سنتی است. برخی از این دستاوردها با دین به معنای محدود و اخص آن رابطه‌ای ندارند؛ با این حال همه آنها همچنان پیوند جدایی‌ناپذیری با حقیقت قرآن کریم دارند» (نصر، ۱۳۷۸: ۵۱).

ظاهر و باطن در آثار هنری

در جهان‌بینی توحیدی شناخت جهان به‌عنوان خلقت خداوند و توجه به جهان به‌مثابه صورتی است که در ورای خویش معنایی را مستتر دارد. آثار هنری دارای ظاهر و باطنی هستند، که می‌توانند ذهن‌ها را به درک معانی و محتوایی خاص هدایت کنند و در آثار هنری سنتی (اسلامی) تنها ظاهر واجد اهمیت نیست و واقعیت اثر هنری تنها در ظاهر آن خلاصه نمی‌شود؛ بلکه ظاهر، نمودی از جوهری است که معنا و باطن آن است. از این رو، آثار هنری ایرانی - اسلامی مخاطب را تنها در سطح ظاهر اثر نگه نمی‌دارد و معنایی را به او متذکر می‌شود؛ چرا که براساس تفکر سنتی «اگر در مرتبه صورت بمانیم و معنا را نادیده بگیریم هرگز چیزی را به‌طور کامل درک نخواهیم کرد» (نصر، ۱۳۷۵: ۱۳۰). اساساً شکل‌گیری یک صورت در اثر هنری بدون تأثیرپذیری از

هنر سنتی ایران در ادوار گوناگون همراه و هم‌نوا با معنویت، آثاری پرمحتوا و گران‌بها از فرهنگ متعالی ایرانی - اسلامی به میراث نهاده است. (منظور آثار هنری اصیل و حقیقی است و نه آثار هنری درجه دوم و سوم) پدیدآورندگان این آثار، هنرمندانی معتقد، خلاق و عارف مسلک بوده که تحت تعالیم آسمانی، جلوه‌هایی از آن تفکر الهی را در آثار خود به یادگار گذاشته‌اند. اما امروزه، هنر ایران دچار آسیبی جدی شده و از فضای آرمانی و مینوی خود فاصله گرفته است و هنرمندان آن نیز مقلدان فرهنگ و هنر بیگانه شده‌اند و اگر اندک موفقیتی مشاهده می‌گردد، حاصل تلاش‌های اندک هنرمندانی عاشق فرهنگ اصیل ایرانی - اسلامی است. این شرایط به فاصله انداختن میان جامعه، هنر و هنرمندان از یکدیگر انجامیده است. پاسخ به چرایی و چگونگی پیدایی چنین سرنوشتی برای هنر ایران نیازمند پژوهش‌های متعدد و واکاوی مسئله از زوایای گوناگون است. در این میان، آموزش بیش از سایر عوامل خودنمایی می‌کند. هنر ایرانی - اسلامی که بر پایه‌های عرفان و معنویت و حقیقت متعالی استوار بوده است با وانهادن شیوه‌های آموزش قدیمی و رو کردن به آموزش‌های غربی از معنویت تهی شده و از این رو، در زایش و آفرینش هنر اصیل گذشته ناتوان شده است. زیرا آموزش‌های هنری غرب براساس تعریف‌های انسان‌گرایانه از هنر بنا شده و مختص به نوع نگاه و فرهنگ زیبایی‌شناسانه غربی به آثار هنری و کارکرد آن‌ها در جامعه است و زمانی که یک روش آموزش بدون توجه به محتوا و درونمایه‌اش مورد تقلید قرار می‌گیرد، به انتقال مبانی نظری آن فرهنگ و روش منجر می‌گردد. در حالی که در تعریف و طرز نگرش سنتی (ایرانی - اسلامی) به هنر، آثار هنری از مظاهر فعالیت شاخص انسانی‌اند و برخلاف تفکر غربی که بر صورت و زیبایی آثار تأکید می‌کند، برای هنر شأنی معرفتی قائل است و اصل را بر محتوای آثار و معنای درونی آنها می‌گذارد.

هنر ایرانی - اسلامی که مهمترین شکل بیان معنویت اسلامی و عرصه تجلی مضامین متعالی بوده، با جدا شدن از معنویت، دارای قالبی بی‌محتوا و کالبدی بی‌جان گردیده است. نابودی هنر یک جامعه بسته به عوامل متعددی است، مانند: تباهی

آثار هنری را ابزار و وسیله و محملی برای ارائه معانی می‌داند که برای حیات زمینی و آن دنیایی او لازم است. این معنا و باطن با معنویت آمیخته و هم‌نواست. زیرا در این تعریف، هنر تجلی حقیقت در حیطه صورت و یا تجلی بیرونی حقیقتی پنهانی است و به این دلیل راهی به سوی حقیقت است. به عبارت دیگر، اگر هنر را نمایش و تجلی معنایی بدانیم که در قالب شکل و ماده‌ای عینیت یافته و محسوس شده است، آنگاه انفکاک و یا انکار معنویت در هنر موضوعی باطل و غیرقابل قبول خواهد بود. اساساً آثاری که کاملاً مادی هستند و یا به مسائل مادی پرداخته‌اند را باید از دایره هنر و یا حداقل تعریف سنتی هنر جدا دانست. «هنر فضیلتی عقلانی است و نه واقعیتی فیزیکی. زیبایی می‌باید با معرفت و نیکی مرتبط باشد و یقیناً همین ارتباط و اتصال است که به آن جذابیت می‌بخشد، به خاطر زیبایی است که ما به سوی یک اثر جذب می‌شویم؛ پس زیبایی وسیله‌ای است برای هدایت ما به یک غایت، نه این که خودش غایت هنر باشد» (کوماراسوامی، ۱۳۸۶: ۲۵). این تعریف و تلقی به معنای انکار نظریه زیبایی‌شناسی غربی است که هنرها را برای حفظ نفس و صرفاً خوشایند حواس فرض می‌کند. «هنر دنیوی امروز متعلق به حیطه نه چندان ضروری از زندگی است که از آن تنها برای کسب فیض و لذت در ساعات فراغت استفاده می‌شود» (فغفوری، ۱۳۸۷: ۵۹). در این دیدگاه، ظاهر اثر هنری برخلاف دیدگاه سنتی، محمل باطنی معنوی نیست و تنها برای لذتی حسی، بصری و نفسانی زاده شده است. آنچه ما از هنر استنباط می‌کنیم، برمبنای دیدگاه سنتی و اسلامی فرهنگ خودمان است که مصداق‌های آن، آثار پرمحتوا و غنی در دوره‌های گوناگون اسلامی است که میراث گرانبهای این تمدن و زینت‌بخش موزه‌های متعدد جهان هستند. هنری که تجلی نمادی متعالی است و به ساحت حقیقتی متعالی اشاره دارد؛ هنری که همچون پلی ساحت قدسی و قلمرو انسانی را به هم پیوند می‌دهد و هر بیننده و شنونده‌ای نیز بر حسب ذوق، استعداد و توان معنوی خود فیض می‌برد. اکنون این سؤال مطرح می‌گردد که دلیل پیدایی این آثار که محتوا و معنا در آنها اصل اساسی است، چیست؟ چرا هنر امروز ما از این فضا دور شده و آینه تقلید فرهنگ بیگانه قرار گرفته است؟ راه باز تولید آن هنر کدام است؟

معنا و یا معنویت قابل تصور نیست و بیان هر معنا و معنویتی در هنر، نیازمند ابزاری است که به‌مثابه صورت در انواع آثار هنری ایفای نقش می‌نماید. از طرف دیگر، هر پدیده‌ای در عالم به‌طور کلی مرکب از دو وجه ظاهر و باطن یا صورت و معنا می‌باشد. صورت و معنا دو مقوله و مفهوم جدایی‌ناپذیر هستند. به‌گونه‌ای که حضور یکی دیگری را تداعی می‌کند و باید بگوییم هر صورتی واجد معنایی است، البته محدوده و قلمرو معنا و درجه اهمیت آن در جهان‌بینی‌های مختلف (معتقدین به ماوراء الطبیعه و منکرین آن، حکمای الهی و مادی) کاملاً متفاوت است. اصولاً تفکر سنتی (اسلامی- ایرانی) به باطن و ظاهر برای هر شیئی قائل است و حتی انسان را دارای این دو وجه می‌داند؛ «اگر می‌خواهی که خود را بشناسی بدان که تو را که آفریده‌اند از دو چیز آفریده‌اند: یکی این کالبد ظاهر که آن را تن گویند و وی را به چشم ظاهر می‌توان دید و دیگری معنای باطن که آن را نفس گویند و جان گویند و دل گویند و آن را به بصیرت باطن توان شناخت و به چشم ظاهر نتوان دید و حقیقت تو آن معنی باطن است» (غزالی، ۱۳۶۱: ۴۹). برای صورت و معنا، معانی متعددی ارائه شده است؛ اما نکته مهم در اینجا است که در زبان‌های فارسی و عربی این لغت هم بر معنا دلالت دارد و هم بر معنویت و روحانیت تأکید می‌کند و به این ترتیب می‌توان گفت: هر اثر هنری علاوه بر عملکرد ظاهری خویش واجد ساحتی معنوی و روحانی نیز می‌باشد که مورد تأکید قرار گرفته است؛ اصلی که در هنر گذشته این سرزمین به عینه به‌ظهور رسیده است و یکی از وجوه افتراق هنر معنوی ایرانی- اسلامی از هنر مادی گرایانه و انسان‌محور مغرب زمین می‌باشد. اساساً تفکر دینی و اسلامی برخلاف تفکر و فلسفه مادی، توجه انسان را به ورای ظواهر جلب می‌کند. این امر در کلام امام علی (ع) در نهج‌البلاغه تبلور یافته است که: «ان اولیاء الله هم الذین نظرو الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظواهرها؛ اولیاء خدا کسانی هستند که باطن دنیا نظر کردند هنگامی که مردم به ظاهر آن نگرستند» (نهج‌البلاغه، ۴۲۲).

مواردی که به اختصار بیان شد مؤید آن است که تفکر سنتی، توجه انسان را به باطن معطوف می‌دارد و از تمرکز صرف بر ظاهر حیات و غفلت از باطن نهی می‌کند و هنر نیز در این تفکر که برگرفته از جهان‌بینی و فرهنگ و تفکر اسلامی است،

به مراتب بالای انسانی تعلق دارد و از منیت فردی به دور می‌باشد؛ چرا که «هنرمند از آسمانیان می‌گیرد و به زمینیان می‌بخشد» (آوینی، ۱۳۷۴: ۱۲۴). بدین صورت، هنرمند کسی است که دو خصوصیت دارد: اول توانایی دریافت و دوم قدرت پرداخت و انتقال. هنرمند توانایی دریافت حقیقت و مکاشفه آن را دارد و سپس با تغییر فیزیکی دادن در عالم ماده به‌طور مثال تغییر در رنگ‌ها، اصوات یا معماری، به آن حقیقت صورت عینی و بیرونی می‌دهد و البته هر چه مکاشفه و کشف هنرمند به مراتب بالاتر تعلق داشته باشد، هنر او نیز دارای مراتب بالاتری می‌شود و دلیل ماندگاری بسیاری از آثار هنری سنتی همین قضیه است. از بابی دیگر، در این دیدگاه، هنرمند از مسئولیت اخلاقی معاف نمی‌گردد. «هدف نهایی و مقصود تمامیت کار نیل به حاصل عملی است نه تولید محصولی ذهنی، مقصود کلی این حرکت رها ساختن مردم از زندگانی مقرون با فلاکت و هدایت ایشان به ساحت سعادت است» (کوماراسوامی، ۱۳۸۶: ۵۵). از طرف دیگر، در جوامع سنتی هنر به معنای درست کلمه، اساساً یک پدیده اعتقادی است و آثار هنری تنها به شیوه‌ها و روش‌ها محدود نمی‌شود و هنرمند پیش از همه چیز و بیش از همه به تزکیه روح و تصفیه درون خویش می‌پردازد تا هنرش مصفا گردد. اصلی که امروزه خاک فراموشی بر آن ریخته شده است.

اهمیت معنویت در آموزش هنر

اکنون که نوع نگاه تفکر سنتی (اسلامی) به هنر تشریح شد، می‌توان به اهمیت معنویت در آموزش و نقش آن در پیدایی و پرورش هنرمندانی با این نوع طرز تلقی به هنر پرداخت. قبل از پرداختن به مقوله اصلی آموزش، توصیف وضعیت هنر ایران لازم و ضروری می‌نماید. وضعیت هنر ایران در کلیت خود به گونه‌ای است که بر اثر الگوبرداری از شیوه‌های آموزشی غرب در مدارس و دانشگاه‌ها از فضای آرمانی گذشته خود دور شده و به تقلید فرهنگ دیگری رو آورده است. تأکید بر مهارت و تکنیک به جای معنویت، طرز تلقی جدیدی از هنر و هنرمند رایج کرده است و تمام مناسبات عرصه هنر را از نوع آموزش، رابطه استاد و شاگرد، دروس و... را دگرگون ساخته و در نتیجه، هنری خلق گشته که رنگ و بویی از معنویت ندارد و از فرهنگ ایرانی-

آنچه ما در این مقاله به آن می‌پردازیم بررسی اهمیت معنویت در آموزش هنر است تا شاید بتوان توفیقی در گشودن روزنه‌ای برای برون‌رفت از شرایط کنونی هنر حاصل آورد. همان‌طور که اشاره شد تعریف و طرز تلقی انسان از هنر و کارکرد آن در جهت‌دهی به تولید آثار هنری و از طرف دیگر شیوه آموزش آن نقش اساسی بازی می‌نماید. روشن است سخن از معنویت در آثار هنری مدرن محلی از اعراب ندارد. چرا که هنرمند تجربه‌گرای مدرن با بینش امانیستی خود و با تأکید بر نظریه زیبایی‌شناسی غربی هنر را محل نمایش و بروز احساسات شخصی خود قرار داده است و هدفش تعالی انسان نمی‌باشد و فراموش کرده است که هنر با معرفت و نیکی مرتبط است و این ارتباط و اتصال دلیل جذابیت آن می‌باشد. در آثار هنری جدید تنها احساس هنرمند و احساس لذت بیننده معیار و ملاک برتری اثری بر دیگری قلمداد می‌شود و به حقیقت نهفته در آثار توجهی نمی‌شود. در هنر سنتی زیبایی اثر می‌باید مخاطب را به زیبایی باطن رهنمون کند؛ ولی در زیبایی‌شناسی جدید ساختار زیبا و ظاهر اثر، مخاطب را الزاماً به درونمایه و محتوا و حقیقت اثر وصل نمی‌نماید و حتی وجود محتوا امری لازم و ضروری فرض نمی‌شود. «هنرمند معاصر به آسمان حقایق متعالی اعتقادی ندارد و او در ساحت ناسوتی نفس خویش سرگردان است و چون به آسمان می‌اندیشد آن را فضایی محدود و کروی و خالی از رمز و راز و تقدس می‌بیند، از ماه به یاد آپولو و از خورشید به یاد فرایندهای گرما هسته‌ای می‌افتد» (آوینی، ۱۳۷۴: ۲۲).

در مقابل این دیدگاه طرز تلقی سنتی و اسلامی از هنر قرار دارد که به چپستی هنر اهمیت می‌دهد و نه صرفاً چگونگی و تکنیک آن. هنر در این بینش، محملی برای ظهور حقیقت، معنویت و اندیشه‌های متعالی نشئت گرفته از سنت است و کارکرد آن برای کل زندگی است و تنها به حوزه حس انسانی محدود نمی‌گردد. در این دیدگاه، هنر مقوله‌ای تجملی و غیرضروری در زندگی روزمره نیست که تنها متعلق به گالری‌ها و موزه‌ها باشد. آنچه آثار هنری نامیده می‌شوند، توسط هنرمندانی که اهل دریافت حقیقت هستند، پدید آمده است. هنرمند حقیقت‌پنهان را مکاشفه کرده و سپس در عالم واقع با تغییر فیزیکی در عالم ماده به‌منصه ظهور رسانده است. این مکاشفه و کشف حقیقت

اسلامی جدا افتاده است. « بسیاری از آثار تجسمی معاصر، فاقد شناسنامه ملی، فرهنگی و دینی خود بوده و بیشتر نشان‌دهنده تأثیرات مستقیم هنرهای تجسمی مغرب زمین و حتی تقلید و گونه‌برداری از برخی جریانات هنری و آثار منسوخ شده آنهاست » (گودرزی، ۱۳۷۷: ۸). «خانم لاتور، رایزن پیشین فرهنگی فرانسه در ایران در سال ۱۳۷۲، که خود نقاش و هنرمند بود، پس از بازدید از نمایشگاه جلوه‌هایی از هنرهای تجسمی ایران که در نگارستان هنرهای معاصر تهران برگزار شده بود، در دفتر یادبود نمایشگاه نوشت: «آنچه در این نمایشگاه هست، بدترین تقلید از بدترین آثار غربی است، جای ضرب انگشت هنرمندان ایرانی کجاست؟» (آیت الهی، ۱۳۸۴: ۴۶).

این تقلید سبب شده آثاری کمتر براساس نوآوری و ضرورت‌ها و نیازهای جامعه و متناسب با هویت اسلامی شکل گیرد و بیشتر خودباختگی جای خود را به خودباوری و توجه به فرهنگ دیرپای اسلامی داده است و تنها اندک هنرمندانی اصیل و متعهد در میان این تاریکی‌ها به خلق اثر می‌پردازند. آیا علت این امر را نباید در آموزش هنر و فقدان معنویت در شیوه آموزشی جست‌وجو کرد؟ چرا این تعریف از هنر که آن را بیان، تفسیر و تجلی کالبدی معارف معنوی و غیرمادی با الهام از عرفان و آگاهی به اصول و ارزش‌هایی که طبق جهان‌بینی و هستی‌شناسی خاص تعریف شده و به‌منظور ارضای حس حق‌جویی و معنویت‌گرایی انسان برای تلطیف زندگی مادی و قابل تحمل نمودن زندگی دنیایی و آرامش بخشیدن به روح در بند جسم می‌داند، به ورطه نیهان و عدم اقبال افتاده است؟ آیا نمی‌توان با تأکید بر آموزش و اهمیت دادن به معنویت در سیستم آموزشی هنر، به امید تغییر دیدگاه‌ها و دیدن آثاری روح نواز به انتظار نشست؟

از آنجا که «اثر هنری به شکلی رازآمیز و نهانی از هنرمند زاده می‌شود و حیات و هستی می‌گیرد» (کاندینسکی، ۱۳۷۹: ۱۴۶). بنابراین توجه به حیات خود هنرمند و پرورش روح و روان او از طریق آموزش معنویت، اولین راه تأثیرگذاری بر تولیدات اوست و اگر بپذیریم «اثر هنری به یک معنا رها ساختن شخصیت انسان است» (رید، ۱۳۶۳: ۱۴۸)؛ آنگاه اهمیت این موضوع دو چندان می‌شود. باید این واقعیت را پذیرفت که اگر آثار هنری معاصر با عرضه آنچه به نمایش می‌گذارند، زندگی مردم را متحول نسازند

و ارزش‌های متعالی و رایج را توسعه ندهند آثاری بی‌حاصل خواهند بود. صرف لذت بردن از آثار هنری کافی نیست. آنها باید کلیدی برای شناخت انگیزه‌های حیات انسانی باشند. زیرا «تنها زندگی‌های فعال و معنوی هستند که انسانی به‌شمار می‌آیند؛ آن نوع از زندگانی را که در آن صرفاً راه لذت پیموده می‌شود و غایت آن نیز لذت مادون مرتبه انسانی است هر جانوری می‌شناسد و به دنبال آن روان است، مقصود ما نفی لذت و حذف آن از حیات نیست؛ بلکه قصد ما مخالفت با نگرشی است که در آن لذت، محورگشته و اشتغال مداوم به آن انسان را از مسیر اصلی حیات به انحراف می‌کشاند» (کوماراسوامی، ۱۳۸۶: ۴۷). آثار هنری امروز ما چقدر به این نوع زندگانی معنوی دامن می‌زنند؟ هنر صرفاً پدیده‌ای محسوس نیست؛ بلکه معرفتی است که آثار با اتکای به آن ساخته می‌شوند. رابطه معرفت با معنویت چگونه است؟ آیا نمی‌توان با اتکای به آموزش معنویت، معرفت را ترسیم کرد؟ «آندره مالرو وزیر پیشین فرهنگ و هنر و عضو فرهنگستان فرانسه معتقد است که هنر فعالیت انسانی سرشار از معانی است که زندگانی را لذت‌بخش می‌کند. در جهانی که معنا نباشد زندگی پوچ و بی‌معنا می‌شود و چنان دگرگون می‌گردد که پایه و اساسی برای گزینش خردمندانه در آن نمی‌ماند. زندگی بدون هدف می‌شود و کیفیت خود را از دست می‌دهد. جوانان همه چیز را برای فرار از این حقیقت می‌پذیرند و چون از آن گریزی ندارند به نادرستی و ناخردمندی پناه می‌برند. هنر گزینش خردمندانه به سوی مبدأ و مبادی خردمندانه و حکیمانه است» (آیت الهی، ۱۳۸۴: ۴۵). فرهنگ و هنر ایران که شخصیت‌هایی چون سعدی، مولوی، حافظ، نظامی گنجوی و متونی خردپور چون گلستان، بوستان، مثنوی معنوی در دامن خود پروراندند است، هنرش چه نسبتی با این متون و تعالیم و محتوای آنها دارد؟ ایجاد این فاصله‌ها میان آن فرهنگ معنوی و خردمندانه و حکیمانه با هنر امروز از کجا نشئت گرفته است؟ مسئله آموزش چقدر در آن دخیل است؟

آموزش به‌طورعام به معنای ارتقای آگاهی‌های انسانی درخصوص هر موضوعی است و همه انسان‌ها به‌نحوی با آن مرتبط و درگیرند. آموزش به افراد خاص، به سنین خاص، به مکان ویژه و موضوعی مشخص محدود نمی‌شود؛ اما منظور از

مدت‌های زیادی شیفته خود می‌کند و آنان را از راه باز می‌دارد تا گوش جان به آن آوای ملکوتی بسپارند و صوتی دیگر (آواز کنیزکی آوازه خوان) خلیفه اموی را بر آن می‌دارد تا همانند چهارپایان، چهار دست و پا رود و او را به سواری فرا خواند» (نقی‌زاده، ۱۳۸۰: ۴۳).

امروزه آموزش هنر به دو حیطة تفکیک شده: ۱. حیطة کمی (فرم تکنیکی و کسب مهارت)، ۲. حیطة کیفی (محتوا و مضمون). محتوا در واقع معنایی است که هنرمند قصد بیان و انتقال آن را دارد و فرم بیشتر به مهارت او مربوط است. آموزش هنر باید هر دو قلمرو را دربرگیرد. اما آنچه اهمیت دارد آموزش مبانی کیفی و محتوایی است. ابتدا باید شخصیت، منش و بینش هنرمند پرورش یابد. پرورش نیز به معنای انتقال مقداری از معلومات معنوی بدون پذیرش و اعتقاد راسخ نیست. معنویت همیشه عنصری بی‌بدیل و تفکیک‌ناپذیر از تاریخ مشرق زمین و به‌ویژه فرهنگ ایرانی-اسلامی بوده است و تفاوت شرق و غرب نیز در همین مقوله است. اما امروزه هنرآموزان در نظام آموزشی ما بیشتر از همه چیز واداشته می‌شوند که به تمرینات عملی و تکنیکی بپردازند تا به بیان احساسات و مکنونات درونی خویش مبادرت ورزند و این قضیه حاصل تقلید از شیوه‌های آموزشی غرب است که هیچ سنخیتی با فرهنگ و سنت متعالی اسلامی ندارد. آموزش هنر به بعد تکنیکی و آموزش مهارت‌های فنی پرداخته و از بعد اصلی هنر - که همان محتوا است غفلت کرده و توجه کافی به سنت‌های هنری - ایرانی نمی‌شود (خزائی، ۱۳۸۲). به این دلیل هنر ایرانی-اسلامی که بر پایه‌های معنوی استوار است با آموزش خشک و خالی از معنویت از اصول اساسی خود تهی شده و آفرینش را از دست داده و تقلید هنر بیگانه را بر عهده گرفته است.

اگر معنویت هنر همان وجه باطن منشأ یافته از روح تفکر دینی باشد، از این رو، در اولین گام، هنرآموزان باید با روح و معنای تفکر دینی آشنا شوند. در غیر این صورت واداشتن آنها به تقلید از آثار هنری دیگر و تأکید بر مهارت‌ها به هیچ نتیجه قابل اتکایی نخواهد انجامید. زیرا هنر تقلیدی و هنری که تنها به وجه مادی آن توجه می‌شود، چیزی جز کالبدی تهی از روح نیست. در ایران، هنرها جدا از آداب‌المتعلمین و فتوت‌نامه و آداب معنوی

آموزش هنر چیست؟ با توجه به اهمیت هنر و نقش و تأثیر آثار هنری در روح و روان و افکار مردمان جامعه، نمی‌توان نسبت به این مقوله با بی‌تفاوتی برخورد کرد. هنر به‌مثابه شمشیری دو لبه است؛ می‌تواند در دو جهت تعالی و سقوط مورد استفاده قرار گیرد. آیا آموزش هنر صرفاً مربوط به کسب مهارت‌ها و چگونگی استفاده از ابزارها و مواد است؟ جایگاه و تأثیر معنویت در آموزش هنر چیست؟ اگر تنها به آموزش مهارت پرداخته شود پس فرق هنر و صنعت چیست؟ در حالی که در صنعت نیز معنویت و اخلاق اهمیتی فوق‌العاده دارد. اگر قرار است هنر محل تجلی معرفت و حقیقت باشد و تنها شیئی مادی و محسوس اثر هنری نامیده نمی‌شود؛ بلکه قرار است هنر، روح انسانی را پاسخگو باشد و نقش هدایت‌گری انسان و جامعه را به عهده بگیرد و ارزش‌ها را حفظ و تداوم بخشد، آموزش آن نیز لاجرم باید توأم با معنویت باشد و حتی زیربنای آن قرار گیرد. «هنرمند آینه‌ای است که اگر صیقلی نباشد صورت زیبایی حقیقت را مشوه و کج و معوج می‌نماید؛ پس هنرمند از آن نظر که واسطه ظهور حق در عالم است باید به تزکیه نفس بپردازد و میزان توفیقش در این امر با میزان هنرمندی‌اش رابطه دارد» (شوان، ۱۳۶۳: ۳۱). از آنجایی که تزکیه نفس در این دیدگاه اصل وصول هنر است، پس آموزش هنر باید شرایط این تزکیه را فراهم نماید.

شرط اصلی آموزش هنر در مرحله نخست، بی‌تردید باید ایجاد معنویت و تعمیق آن باشد. همچنان که اشاره شد هر دانشی می‌تواند موجب تعالی انسان گردد و یا در راه منفی انحطاط او مورد استفاده واقع شود. امری که در هنر به‌گونه‌ای قوی‌تر و خطرناک‌تر نمود می‌یابد. عوامل مؤثر در آموزش شامل: استاد، شاگرد، محیط، منابع آموزش و برنامه آموزشی می‌شود. با تغییر مبانی اندیشیدن و براساس هر مکتبی نحوه آموزش و محتوای آن متفاوت می‌گردد. آموزش مقوله‌ای حساس مانند هنر براساس چه جهان‌بینی انجام می‌شود. این آموزش چقدر با مبانی اندیشه اسلامی منطبق است؟ هنر از سویی می‌تواند عامل عروج و هدایت و تعالی انسان شود و یا مسبب گمراهی و سقوط باشد. در اسلام نوعی از شعر سبب گمراهی دانسته می‌شود و شاعری که صله دریافت می‌کند مذمت می‌گردد. «صوتی از قرآن خواندن امام سجاده (ع)» سقایان و آبکش‌های مدینه را با بار سنگین‌شان

هنرمندان اسلامی در ادوار گذشته در اعتقاد، ایمان و اخلاق آنها بوده است. هنرمند حقیقی باید به جهان دیگر اعتقاد راسخ داشته باشد و با هنر خویش از ویژگی‌ها و زیبایی‌های آن برای دیگران نمونه‌هایی خلق کند. به‌خصوص در عصری که نسبی‌گرایی و انسان‌محوری ترویج یافته است؛ هنرمند باید از حقایق مطلق سخن گفته و پرده بگشاید و آثار را بر این اندیشه‌ها بنا کند. در صورت سیطره تفکر مادی و زمینی بر هنرمند، تئوری‌های علم برای علم و هنر رواج می‌یابد. تئوری‌هایی که حاصلی جز تخریب روح و جسم انسانی برای انسان ندارد.

علامه جعفری در این مورد می‌نویسد: «متأسفانه اکثر مردم جالبیت را بر حقیقت مقدم می‌دانند، اگرچه جالب بودن یک اثر هنری، می‌تواند به عوامل مختلفی مستند باشد؛ ولی جالبیت فی نفسه حقیقتی است مطلوب» (جعفری، ۱۳۶۹: ۸۸). هنر هنگامی به افق‌های خویشتن می‌رسد که صورت، محتوا، قالب، جالبیت و حقیقت در یک نظام عالی وحدت‌والا قرار بگیرد و البته اگر درست تحلیل کنیم، خواهیم دید که این شگفتی‌ها و شوراندن‌ها نیز از پرتو حقایق است. هنر برای هنر نشان‌دهنده جوامعی است که گرفتار سودجویی، شهوت‌پرستی، خودخواهی و بی‌عدالتی است. اگر هنر از درون انسانی غیر اهل و مصفا نشده بیرون آید خسارت آن متوجه همه جامعه است و نمی‌توان با این جمله - که انسان دارای آزادی نبوغ است - از کنار آن به راحتی و آسودگی گذشت. هنر باید برای آن جمعی که مخاطبش هستند حرفی برای گفتن داشته باشد. حرفی از جنس حقیقت، معرفت، معنویت و انسانیت و نه حرفی که صرفاً زاده احساسات و منویات درونی و شخصی است.

دانش، فضیلت و کمال جزء فضایل انسانی‌اند و نردبان‌هایی برای راهبری انسان به سوی سعادت و رستگاری هستند. در این میان، هنر که مربوط به قدرت خلاقیت و آفرینندگی انسان است از جایگاهی والا و ارزنده برخوردار می‌باشد. اگر هنرمند از گوهر کمال انسانی دور شود و استعدادی که خداوند به او عنایت فرموده در راه سعادت مردم و تعالی زندگی آنها به کار نگیرد و به ایجاد آثاری بی‌محتوا و عاری از معنا و مفهوم مورد نیاز زندگی بپردازد، از هنرمندی خود دور می‌ماند و مانند تولیدکننده‌ای است که تولیدش هیچ نفعی برای جامعه نداشته و حتی در جهت

آموزش داده نمی‌شود. این آداب معنوی همواره در اجزای اصلی آموزش، روش‌های آموزش استاد و نحوه فراگیری دانشجو و حتی تماشاگران هنرها نیز دخیل بوده است. در هنرهای سنتی تقرب و طهارت شرط لازم بوده است و کسی که مراحل سلوک معنوی را احراز نمی‌کرد، قابلیت و مقبولیت آموزشی پیدا نمی‌کرد. شاگرد در اولین قدم‌ها می‌باید از عادات بد، خودبینی، غرور و دنیاطلبی پرهیز کند و وجود خودش را برای درک حقایق و رموز هستی آماده کند. در گذشته اعطا و اخذ یا تعلیم و انتقال مهارت‌ها و رازها از استاد به شاگرد در گرو یافتن اهلیت بوده است. اساس این کار در اعطا و اخذ، سازندگی نفسانی و پیراستن درونی شاگرد از کدورات دنیایی و دست‌یافتن به روح معنوی و خدایی در او و سپس فراگیری مهارت و صنعت بوده است.

آثار غفلت از معنویت در آموزش هنر

غفلت از معنویت در آموزش هنر زمینه بروز انحطاط هنری را فراهم ساخته و به تبع آن منجر به انحطاط فرهنگی می‌گردد. زیرا هنر مظهر و تجلی فرهنگ است و در تداوم و پیوستگی فرهنگ نقش مهمی دارد. هنر با فرهنگ و جامعه ارتباطی مستقیم و تأثیرگذار دارد. به نحوی که تعالی هر کدام، تعالی دیگری را به دنبال دارد. هنر از مهم‌ترین عوامل پایداری فرهنگ است. هنر خمیرمایه را از فرهنگ می‌گیرد و فرهنگ هدایت‌گر هنر است. فرهنگ در پی نمایش و معرفی و ترویج خود، هنر را بهترین محمل می‌داند. هنر ارزش‌ها و مفاهیمی را که از فرهنگ وام گرفته تجلی کالبدی و عینی بخشیده و پراکنده می‌سازد. حال اگر آثار هنری واجد بار معنایی باشند و از معنویت سخن بگویند، به حضور معنویت در جامعه و رسوخ آن در روح مردمان کمک می‌کنند؛ اما اگر بر اثر آموزش‌های خالی از معنویت، تنها به خلق آثاری واجد صورت مادی و محسوس بپردازند که نمایشگر حقیقت و معرفتی متعالی نباشند و هنرمند حرفی برای گفتن نداشته باشد و یا حرفش از جنس حرف‌های ناسوتی باشد، به رواج گرایش‌های مادی‌گرایانه در جامعه دامن می‌زند.

بنابراین غفلت از بعد معنوی و محتوایی هنر نه تنها انحطاط فکری و فرهنگی جامعه را به دنبال دارد، بلکه به تئوری‌های انسان‌گرایانه و مادی نیز امکان رشد می‌دهد. راز موفقیت

برای زمان خویش سودمند باشد و گرنه به هیچ دردی نمی خورد» (کوماراسوامی، ۱۳۸۴: ۴۸).

سخن بر سر این مسئله است که هنر بخشی ضروری از زندگی انسان است و واژه هنر مانند علم و حکومت واژه‌ای تجریدی است که حول محور انسان معنا و مفهوم می‌یابد، همان‌طور که علم از آن جهت که باعث رشد و ترقی افراد انسانی می‌گردد، شأن و منزلت می‌یابد و حکومت نیز نظم و آرامش را برای جامعه انسانی به ارمغان می‌آورد، هنر نیز اگر نتواند ارزش‌ها و معارفی که ضروری حیات انسانی است به تصویر کشیده و توسعه دهد و صرفاً برای خوشی و لذت و حظ بصری تولید شود، از مسیر اصلی خود منحرف شده و بی‌بهره بودن از چنین هنری، هیچ خللی در فرایند زندگی انسان وارد نمی‌سازد. باید بر این اندیشه صحنه گذاشت که هنر از جمله فعالیت‌های شاخص و ارزشمند انسانی است و به مقولات والای حیات و تفکر انسانی مربوط می‌شود؛ بنابراین می‌باید برای آن (هنر) بیشتر از هر خصلتی، ارزش و مقامی معرفتی و معنوی قائل شد.

نتیجه‌گیری

اکنون می‌توان گفت که اساساً هنر سنتی (ایرانی و اسلامی) در همه جنبه‌های خود و انواع رشته‌ها از تجسمی تا نمایشی، از آن جهت که هدفش تعالی زندگی انسانی بوده، هیچگاه از معرفت جدا و از معنویت تهی نبوده و به همین دلیل در آموزش آن به اخلاق و معنویت به عنوان محورهای آموزشی نگریسته می‌شده است. چرا که معنا و چیستی هنر و کارکرد آن در این تفکر، بر مبنای تعالی دادن و به کمال رساندن حیات انسانی یکایک افراد جامعه تعریف می‌شده و کاربرد آن تنها در جهت ارضای احساسات و تخیلات روزمره انسان نبوده، بلکه هدفی والاتر و حیاتی‌تر را مدنظر داشته است. هنری که در حیطه صورت بسیار زیبا و در حوزه معنا بسیار عمیق و غنی بوده است. بنابراین برای رهایی از وضعیت اسفباری که انواع هنرهای امروزه را در بر گرفته و باز تولید هنر فاخر و متعالی و ارزشمند گذشته، می‌باید مبانی اصلی هنر ایرانی - اسلامی و ارزش‌ها و کاربرد اصلی آن شناسایی و باز تعریف گردد و سپس موضوع مناسب معنویت و آموزش هنر مورد توجه قرار گرفته و بها داده شود تا از این طریق بتوان

فساد و تباهی آن می‌باشد؛ زیرا ابزار و موادی بی‌مصرف و مخرب در پوشش جذاب هنری تولید کرده است.

چرا باید اصول و مبادی هنر ایران که سرشار از فضل و کمال است به کنار زده شود و هنر غرب را مبنا قرار دهد؟ در هنر و آموزش هنر ایران، فرهنگ و گوهر این آب و خاک باید پشتوانه و نیروی محرکه و برانگیزاننده آن باشد. مفاهیم و تفکری که در غرب مبنای هنر محسوب می‌گردد، در فرهنگ ایران زمین جایگاه و ریشه‌ای ندارد. در تفکر ایرانی - اسلامی هنر و گوهر آن این‌گونه است که «عالم، ظهور و بروز معانی است و هنر نیز جوهر عالم است، پس هنر جوهر ظهور و بروز معانی است، آنچه هنر می‌آفریند در گوهر طبیعت و عالم کیهانی وجود دارد و هنر بدون معنا مفهومی ندارد. هنر بیان معانی است، بنابراین می‌تواند وسیله‌ای بسیار مطمئن برای بیان و رسیدن به معنا باشد. همه معانی بر مبدأ معانی - که ذات احدیت است - باز می‌گردد. پس هنر به ذات خود وسیله معرفت خداوند و اتصال به مبدأ آفرینش است» (اعوانی، ۱۳۸۱).

راه نجات هنر و زدودن غبار تقلید از فرهنگ در تبیین این دیدگاه و آموزش آن به هنر جوانان است تا هنرمندانی با این رویکرد تعلیم و تربیت نمود. هنرمندانی که از رسالت خود آگاه باشند و بدانند که آثار تولیدی آنها چه نفوذ و تأثیری در حیات انسانی جامعه دارند. «هنر نیز می‌تواند برای هنر باشند، مشروط بر آن که هنرمندی نیز که می‌خواهد احساسات و نبوغ خویش را در اختیار جامعه قرار دهد از حقیقت و ارزش حیات مطلع باشد. هنرمندان نیز در برابر حیات و مغز انسان‌ها که مورد تصرف ایشان است، مسئول هستند. اگر بگویند علم برای علم، از آنجا که انسان از علم تصویری ملازم با فداست دارد، فوراً درون خود خواهد گفت: راست می‌گوید؛ اما بعد، هنگامی که به ویرانگری‌ها و مظلومی که به وسیله علم واقع شده است، توجه پیدا می‌کنیم با کمال جدیت خواهیم گفت: دانش برای دانش هنگامی صحیح است که طبیعت بشری اصلاح و تربیت شده باشد، تا با دانش خود گور خویش را نکند» (جعفری، ۱۳۶۹: ۸۸).

در مورد آثار هنری نباید فراموش کرد که «مسئولیت هنر تنها به تولید منحصر نمی‌شود؛ بلکه هنر رسالت خطیر تعلیم انسان‌ها را در بالاترین حد ممکن به عهده دارد و کار هنری باید

به ترسیم برنامه آموزشی مدون و جامع براساس رویکرد بومی و نیازهای اساسی جامعه مبادرت ورزید و به تربیت هنرجویان پرداخت. زیرا، اگر هنرمندان که کنشگران اصلی هنر هستند با چیرستی و کارکرد اصلی هنر و نقش و تأثیر آن در ارتقای زندگی انسانی آشنا نشوند و از معرفت و آگاهی بهرمنند نگردند و از طرف دیگر، اهلیت و مشروعیت هنری کسب ننمایند، امیدی به دیدن آثاری پرمحتوا و متعالی وجود نخواهد داشت.

منابع:

- آوینی، مرتضی. (۱۳۷۴). مبانی نظری هنر، قم: نبوی.
- آیت الهی، حبیب‌الله. (۱۳۸۴). رابطه آموزش هنر و معنویت، مجموعه مقالات هم اندیشی معنویت و آموزش هنر، تهران: فرهنگستان هنر.
- اعوانی، غلامرضا. (۱۳۸۱). سخنرانی در دومین همایش دوسالانه نقاشی معاصر جهان اسلام (نگارستان هنرهای معاصر تهران) ۱۶ دی‌ماه.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۶۹). زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.

- خزائی، محمد. (۱۳۸۲). هنر اسلامی، مجموعه مقالات، تهران: مطالعات هنر اسلامی.
- ریذ، هربرت. (۱۳۶۳). فلسفه هنر معاصر، ترجمه محمدتقی فرامرزی، تهران: نشر نگاه.
- شوان، فریتیهوف. (۱۳۶۳). کتاب فصل قاموس، دفتر پنجم، تهران.
- غزالی، امام محمد. (۱۳۶۱). کیمیای سعادت، تهران: طلوع زرین.
- ففغوری، محمدحسن. (۱۳۷۸). سنت‌گرایان، زیبایی و سلسه‌مراتب هنر، پژوهشنامه فرهنگستان هنر، تابستان ۱۳۸۷، شماره ۹، ص ۵۹.
- کاندینسکی. (۱۳۷۹). معنویت در هنر، ترجمه اعظم نورالله خانی، تهران: اسرار دانش.
- کوماراسوامی، آناندا. (۱۳۶۸). فلسفه هنر مسیحی و شرقی، ترجمه امیرحسین ذکرگو، تهران: فرهنگستان هنر.
- گودرزی، مرتضی. (۱۳۷۷). راه چهارم، فصلنامه هنرهای تجسمی، تابستان ۱۳۷۷، شماره ۴، ص ۸.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۷۵). هنر و معنویت، ترجمه رحیم قاسمیان، تهران: دفتر مطالعات دینی هنر.
- نصر، سیدحسین. (۱۳۷۸). هنر سنتی، هنر دینی، هنر قدسی، اولین کنفرانس هنر دینی، آبان‌ماه ۱۳۴۷، تهران: سروش.
- نقی‌زاده، محمد. (۱۳۷۸). نسبت و رابطه سنت، نوگرایی و مدرنیسم در مباحث هنری و فرهنگی، فصلنامه هنر، شماره ۴۲، زمستان ۱۳۷۸.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی